

مشکلات

خانواده‌ها در آغاز سال تحصیلی تازه

دنباله از شماره‌ی پیش

به هر صورت یا پدرند و یا مادر و دکتر حکمت به متن باز می‌گردد و یادآوری می‌شود که بررسی آنچه در این دستورگذاشته‌اند نیاز به جامعه‌شناسی شهری دارد. مسئله‌ی ایاب و ذهاب را در نظر بگیرید، بعنوان مثال، در هر منطقه‌ی شهر بصورتی است. پس نمی‌توان درباره آن تصمیم یکنواخت گرفت و به اصطلاح موضوع ایاب و ذهاب را همگی گوشه و کنارها و مرکز شهر به یک چوب راند. ایاب را هم باید از ذهاب تفکیک کرد و هر یک را جداگانه وارسید. زیرا اگر نشود که ساعات آغاز کار متنوعاً تنظیم بشود، دست کم می‌توان ترتیبی داد که

دکتر حکمت پیش از آن که به متن برسد پرسشی را به میان می‌کشد: چرا در این میز-های گرد، اولیاء اطفال را شرکت نمی‌دهید هشدار سیدهد که مخصوصاً اولیاء را از سطوح مختلف و از شمال شهر و جنوب شهر دعوت کنید، باید سر این میز یک وزیر بنشیند و یک بنا زیرا در هر مقامی که باشند پدرند و در مورد تربیت و آموزش فرزندان مشکلات - یکسان دارند. اما خانم دکتر آصفی یادآوری می‌کند که چند ولی سر این میز نشسته‌اند (گویا منظورشان من و مهندس کردبچه و یکی دونفر دیگریم) بعلاوه مربیانی که در این میز گردنمایی کرده‌اند بیشترشان -

خانم پزشکی دل‌خونی دارد از اتوبوس‌ها و مینی‌بوس-های اختصاصی مدارس: «این‌ها چنان با سرعت می‌رانند که شمر جلودارشان نمی‌شود. چه می‌شود کرد؟ تعدادشان کم است و همگی بچه‌ها باید سر ساعت به مدرسه برسند، ناگزیر چند راه می‌روند و باز می‌گردند. از سوی دیگر صبح اول صبح بچه‌ها را می‌بینی که توی خیابان و دم‌خانه منتظر ایستاده‌اند و در زمستان از سرما می‌لرزند، چون مینی‌بوس نمی‌تواند منتظر بشود تا بچه‌ها از خانه بیرون بیایند و اگر بچه آماده و حاضر رکاب نباشد، مینی‌بوس می‌رود و بچه از مدرسه و می‌ماند.»



و غریب و رنگ و ارنگی می پوشند که دست دخترخانم ها را هم از پشت بسته اند با این همه من اعتقاد دارم که فکرها را باید یک شکل کرد نه لباسها و وضع ظاهر را .

دکتر اکرامی، که برای بسیاری از دست اندرکاران آموزش و پرورش چهره ای آشناست می گوید : من یک تذکره دارم، بحث را مخلوط نباید کرد، هر یک از این مسائلی که پیش کشیده اید در خورد دست کم یک روز بررسی و گفت و شنود در این میزگرد است . ما اگر یک جا این مسائل را برسیم، گرفتار در هم پاشیدگی و آشفتگی ذهن خواهیم شد . از مجموع آنچه دوستان من در این جلسه گفتند گونه ای نابسامانی در چاره

می آوریم و آن ها بجای آن که بسیاری از مسائل زندگی را از راه درست و از ولی یا مربی بیاموزند، از کوچه و خیابان و کتابهای منحرف و سینماهای بدآموز می آموزند .

اما در مورد پوشش، سابقاً بچه ها مخصوصاً پسرها را کنترل می کردند، مثلاً در همین دبیرستان البرز، اما دیگر دکتر مجتهدی سخت نمی گیرد و هیچ کس سخت نمی گیرد، زلف ها بلند است و صورت ها با آرایش ریش و سبیل، گاه مغولی و گاه چینی و گاه شبیه به دریانوردان سده های میانه و دزدان دریایی چنان جلو بچه ها را آزاد گذاشته اند که یک کارناوال بازی درست و حسابی راه انداخته اند . پسرها چنان لباس های عجیب

ساعت پایان کار مؤسسات - اداری و خصوصی و مدرسه ها از هم زمانی بیرون بیاید . تازه در همین مورد هم در نظر بگیرید که بچه ممکن است بخانه برسد در حالی که پدر و مادرش بخانه نرسیده اند و ناگزیر بچه در خیابان پلاس میشود و سرگردان که متأسفانه چون کوششی در بالا بردن شعور اجتماعی او نشده و لگردی می کند و بچه خیابان های دیگر نیز سر می کشد و زمینه ای مناسبی بدست می دهد برای بدآموزیها که سرچشمه اش کوچه و خیابان و رفقای هرزه گرد ناباب است . دکتر حکمت اصراری دارد در توجیه شعور اجتماعی بچه ها و تأکید می کند که ما به درستی بچه ها را در مدارس چشم و گوش بسته بار

و می‌کوشد که با اتخاذ شیوهی چشمگیر و ویژه‌ای خود را از دیگران متمایز کند و این گرایش بسوی تنوع جویی در آرایش و پوشش است که اگر مهارنشود کار را به کار ناوال می‌کشاند برای لباس بچه‌ها، تفاوتی نمی‌کنند، پسر یا دختر باید وضع ثابتی در حد مطلوب آفرید و به کار بست، اما با ضابطه‌هایی و نظرخواهی از بچه‌ها که باید در راهی شکل و رنگ لباس یا روپوش بگویند چه می‌خواهیم و کدام را می‌پسندیم. تردید نکنید که اگر نظر بچه‌ها را در این زمینه نگیرید با مقاومت روبرو می‌شوید، یا دست کم نا رضایتی.



اما وزارت آموزش و پرورش در این بحث خود را داخل نمی‌کند و اگرچه بکند گاه این طرفی و گاه آن طرفی است. موضوع لباس یکسان در دبستان حل شده است، زیرا طبع طفل هنوز به مقاومت و سرکشی اقبال - نوززیده، اما در دبیرستان کیفیت دیگری را باید وارسید. در دبیرستان طفل بزرگ شده و این نوجوان می‌خواهد مزه‌ی استقلال را بچشد و امتیاز شخصیت خود را به رخ دیگران بکشد. اما چگونه و از چه راه. برای نو جوانی که بسیاری از مجاری مسدود است و دریچه‌های - دانش‌ها ناگشوده‌مانده، شخصیت نمایی از راه پیروزی در میدان های ورزشی نیز ساده نیست، به وضع ظاهری خویش می‌پردازد

اندیشی برای مسائلی که در دستور گذاشته‌اید به چشم می‌خورد. اما چرا؟ این ناپسامانی از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ به گمان من از بیگانگی اندیشه های وزارت آموزش و پرورش و اولیاء و مربیان با یکدیگر، به عنوان همانند، وضع ظاهری نوجوانان را پیش بکشیم و همین موی سر را، پدر می‌گوید من دلم می‌خواهد که پسر موی خود را بلند نکند، معلم می‌گوید من طرز تفکر لیبرال دارم و این را باید به اختیار جوانان گذاشت که مویشان را بلند بکنند یا نکنند، ظاهراً این میان باید وزارت آموزش و پرورش نظر بدهد و معیار و انگاره را بنا کند و کار بست آن را از اولیاء و مربیان بخواهد.

خانم حبیبی عقیده دارد که اگر وزارت آموزش و پرورش کار خود را در زمینه‌ی پوشش بچه‌ها به نحو دقیق به انجام برساند، یعنی این کار را با گونه‌ای تفکر و بررسی آمیخته کند و یک برنامه‌ی واحد را پیاده کند برای همگی مدارس اعم از دولتی و خصوصی، گرفتاری لباس بچه‌ها فیصله می‌پذیرد. خانم خیر، که رئیس دبیرستان گهرشاد تهران است، هنگامیکه آغاز سخن می‌کند، چنین می‌نماید که مطلبی - برای گفتن ندارد، زیرا معتقد است که حاق مطلب رادیگران گفته‌اند و جای سخن باقی -

مقررات واحدی باید طرح کرد و بدون استثنا به موقع اجرا گذاشت. در یک جامعه‌ی - دموکرات که از دموکراسی- های سیاسی و اجتماعی بهره گرفته است و طفل باید به مدرسه برود و این مدرسه در همان محل و منطقه‌ی سکونت والدین او باشد (که در این صورت بسیاری از مسائل مربوط به ایاب و ذهاب حل می‌شود) هر طفل باید از معیاره‌های آموزشی واحد استفاده کند، هر طفل باید در مدرسه یک وعده غذایی گرم بخورد..... این‌ها را بسیاری از کشورهای پیشرفته حل کرده‌اند و ما نیز برای حل این‌گونه مسائل، دست کمی از آن‌ها نداریم و امکاناتمان کمتر نیست مگر وقتی ما به دبیرستان می‌رفتیم، اوضاع چگونه بود ؟ اولاً همه‌ی دبیرستان‌ها دولتی بودند و بسیار خوب اداره می‌شدند و معلمان بسیار خوبی هم داشتند (البته یکی دو مدرسه مثل کالج امریکایی پسرانه و دخترانه و ژندارک و دبیرستان اتحاد زرتشتیان که برای اقلیت های مذهبی درست شده بودند و گویا در زمان وزارت معارف سرات اینها هم در اختیار دولت قرار گرفتند) ما در دبیرستان - لباس فرم می‌پوشیدیم که زرق

که این‌ها مسائل خصوصی است و به مدرسه ربطی ندارد، از سوی دیگر ما نمی‌خواهیم دخترمان احساس کمبود کند و فردا برایش عقده‌ای بشود که نمی‌گذارد به میل خود لباس بپوشم و آرایش کنم. خانم خیر عقیده دارد که باید پیش از حل مسائل مربوط به لباس و پوشش مدارس به حل مسائل مربوط به آرایش دختر خانم‌ها و حتی پسرها پرداخت در مورد ناهار در مدرسه خانم خیر عقیده دارد که اگر مدرسه‌ها ناهارخوری نداشته باشند و غذای ارزان تهیه نکنند، ناگزیر بچه‌ها در خیابان‌ها ول می‌شوند و ما نگران که اینها کجا رفته‌اند و چه می‌کنند.

من اجازه‌ی سخن می‌خواهم و به عنوان یک ولی می‌گویم : چرا مسئله یا مسائلی پیش کشیده می‌شود، چون تضاد و یا تضادهایی در کار است و سرچشمه‌ی این تضادها وجود پدیده‌ای است بنام مدرسه‌ی ملی یا خصوصی، به اندیشه‌ی من آموزش و پرورش یک کالا نیست که با آن بشود تجارت کرد. اگر آموزش به معنای واقعی و به ویژه در سطح دبستان و دبیرستان ملی بشود، مسائل مربوط به ایاب و ذهاب و روپوش و ناهار نیز حل می‌شود، چون یکباره

نگذاشته‌اند، اما ظاهراً اینها تعارفات است، زیرا خانم خیر برای گفتن مطلب زیاد دارد که از آن جمله است نگرانی درست ایشان در پاره‌ی آرایش دختر خانم‌هایی که دبیرستان می‌روند: « باور کنید که بعضی از دختر خانم‌ها مثل یک هنرپیشه‌ی سینما آرایش می‌کنند، چنان سایه‌ی چشم غلیظی می‌مالند که گویی به یک مجلس شب- نشینی دعوت شده‌اند، اما برابر اینها گروه دیگری نیز از دختر خانم‌ها هستند که با چادر به مدرسه می‌آیند و چادرشان را در مدرسه از سرشان برمی‌دارند اینها تا آخر سال تحصیلی زیر ابروشان را بر نمی‌دارند و بربل غازه نمی‌مالند، چنان ساده‌اند که دوستانشان آن‌ها را اصل می‌نامند، چه تضادی و راستی چه تضادی، گاه می‌بینم مادری آمده است بدفتر من و می‌نالد که دخترم شبانه و دور از چشم من پائین روپوش مدرسه را قیچی کرده که این از حد مطلوب بلندتر است، اما حال روپوش آنقدر کوتاه شده که وقتی توی خیابان است اهل محل متلک می‌گویند و آبروی چند ساله‌ی خانوادگی ما را می‌برند، اما مادرانی هم هستند که اگر به طرز آرایش و پوشش دخترشان ایراد بگیریم، از جا در می‌روند

مشکلات خانواده درسال تحصیلی

وبرق نداشت، از پارچه‌ی وطنی کارخانه‌ی کازرونی-اصفهان و سرمان را با ماشین نمره‌ی سه از ته می‌زدند. مگر ما درس نمی‌خواندیم، مگر ما احساس نمی‌کردیم که باید شخصیت متمایزی برای خود بسازیم. اما تلاش‌ما در درس خواندن تمرکز می‌پذیرفت، نه در آرایش سرو صورت و زلف و لباسان. اگر آموزش دبستانی و دبیرستانی ملی بشود، به همان نحو که حتی در لیبرال‌ترین اقتصاد، این مرحله از آموزش

را ملی کرده‌اند و اختیارش را به بخش خصوصی نمی‌دهند، این‌گونه مسائل آشکار نمی‌شود که طرحشان نیاز به میزگرد داشته باشد.

آقای مدنی می‌گوید:

باید هر چیز ارزش و اعتبار نخستین خود را باز یابد که از آن جمله است موجودی بنام «بخشنامه» باور کنید آنقدر بخشنامه‌های ضد و نقیض صادر می‌شود که یک مدرسه نمی‌داند برابر دانش‌آموزان چه تکالیفی دارد من عقیده دارم که در باره‌ی این مسائلی که طرح شده و در

دستورکار این جلسه قرار گرفته باید جواب‌های مناسبی یافته شود و برود در قالب بخشنامه‌هایی که محکم باشد و بسی نقیض و همه مدارس روش واحدی را که وزارت آموزش و پرورش اتخاذ می‌کند دنبال کنند.

جلسه بدر از اکتشیده، خانم آصفی ختم جلسه را اعلام می‌کند و از شرکت‌کنندگان در بحث می‌زگرد می‌خواهد که این گفت و شنود را در جلسه دیگری ادامه دهند.

چگونه می‌توان از همسر خوب

پدر خوبی بوجود آورد؟

بچه‌ها باید همیشه در کنار پدر و مادر خود باشند و دوری از یکی از آنها بچه را افسرده خاطر می‌کند.

پسرهای بزرگتر می‌توانند در خانه دل پدری را ایفا کنند و با قبول مسئولیت‌های کوچک و بزرگ برای پدر شدن آماده شوند. از نظر روانی رفتار پدر با مادر تأثیر زیادی در روی بچه‌ها می‌گذارد. پسرها می‌خواهند که نظیر پدرشان مردی بشوند شجاع و مهربان و دخترها می‌خواهند بیشتر از مادرشان توجه پدر را جلب کنند. یک پدر بهتر می‌تواند کمک کند تا دخترش زن کاملی بشود. یک زن برای اینکه از همسرش پدر خوبی بسازد بایستی در وهله اول خود مادر خوبی باشد و از زندگی خانوادگی لذت ببرد. برنامه‌هایی ترتیب دهد که پدر و فرزندان بیشتر با هم بسر برند و بیشتر بروحیه و خلق و خوی یکدیگر آشنا شوند بدین ترتیب تشکیل یک خانواده خوشبخت را بدهند.

دنباله رمزی معلم

دیگر دوستی داشتیم به نام جمشید اسفندیاری که بعدها به سپاهیان پیوست و تا درجه‌ی سرهنگی‌اش را به خاطر دارم. به درس عربی دل نمی‌داد و برای آنکه از شر سئوالات معلمان آسوده بماند در نیمکت‌های بیانه می‌نشست. یک روز رمزی صدایش کرد و پرسید: جمشید حروف دیگر. دوستی داشتیم به نام جمشید اندکی درنگ کرد و پهلو دستی به یاری‌اش شتالت و چون سئوال تکرار شد که جمشید حروف علیه چند تاست؟ دست‌پاچه گفت: سه تا! واو و الف و یای آنگاه فریاد رمزی معلم برخاست که: پس وای بر تو جمشید!

یکم مهرماه ۱۳۵۲